استاد احمد تفضلی، اسوه اخلاق علمی

سمیعی، احمد

روز سه‏شنبه 25 دی، در دبیرخانه شورای عالی ویرایش سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، منتظر رسیدن دوستان دیگر و تشکیل جلسه هفتگی بودم که زنگِ تلفن به صدا درآمد و معلوم شد مهندس فیروزان، رئیس شورا، پشت خط است و می‏خواهد با من صحبت کند. ایشان در فرهنگستان حضور داشت. گوشی را برداشتم. صدای آرام او را شنیدم که می‏گفت برای دکتر تفضلی حادثه‏ای پیش آمده و خواهش کرد خودم را به فرهنگستان برسانم و دکتر صادقی را هم اگر هست با خود بیاورم و به دوستان هم اطلاع بدهم که جلسه تشکیل نخواهد شد. خبر را، به خلاف آرامشی که برای رساندن آن به کار رفته بود، دلهره‏انگیز یافتم، بخصوص که تشکیل نشدن جلسه شورای عالی ویرایش پی‏آمد آن شده بود. جریان را به دوستان ابلاغ و از آنان خداحافظی کردم و راه افتادم. سر کوچه به دکتر صادقی برخوردم. جویا شد، جریان را گفتم و با هم به سمت فرهنگستان، که با دبیرخانه شورا فاصله کوتاهی دارد، روانه شدیم. در دفتر دبیرِ فرهنگستان با فضایی غیرعادی روبرو شدیم و دیری نگذشت که از فاجعه‏ای که دل بر آن گواهی می‏داد باخبر گشتم. خبر باورنکردنی بود و اثرش صاعقه‏آسا. استاد احمد تفضلی برای همیشه از دست رفته بود. چگونگی حادثه‏ای که به مرگ او منجر شده بود برایم اهمیتی نداشت. هرچه بود، ما از وجودش محروم شده بودیم. مهم خود این وجود بود. مهم خود این شاخ پربار بود که هنوز زود بود به تیغ مرگ بریده شود. مهم درخت وجود او بود که هنوز سالیان سال می‏توانست میوه‏های آبدار خوشگوار نثارِ جهان دانش کند. مهم آن سیره علمی و اخلاقیِ ستودنی بود که می‏توانست الهام‏بخشِ نه‏تنها شاگردان بلکه همکاران و هم‏طرازانش گردد.

استاد تفضّلی محقّقی بود جدّی و سخت‏کوش و موشکاف و خبیر، با فرهنگی عمیق و ظریف. وسعت معلومات او با فراست و تیزبینی و ذوق سلیم قرین گشته دستاوردهایی بدیع پدید آورده است. تفضّلی، در مصاحبت، بسیار صمیمی، یک‏رنگ، خوش محضر و ظریفه‏گو بود. او با همه مایه و پایه‏ای که داشت زیاده فروتن بود. ذره‏ای کبر و عجب در وجودش نبود. هیچ‏گاه در صدد فضل‏فروشی برنیامد. حتی در فرصت‏هایی که همه منتظر بودند عرضِ وجود کند سکوت می‏کرد و اگر به اظهار نظر در بابی که در حوزه تخصص او بود وادارش می‏کردند چنان عمل می‏کرد که گویی ورود او در جریان مذاکره اهمیتی ندارد و اصولاً مطلبْ مهم نیست. این رفتار از روی ریا نبود، پرتوِ ضمیر آگاه او بود که، در برابر بی‏کرانیِ اقیانوس علم، دانسته‏های خود را ناچیز می‏دید. هیچ‏گاه ندیدم در جلسه‏ها و مجالس صدرنشین و شاخص باشد، همواره در صفِّ نعال یا در میان انبوه جمعیت گم بود. حتی در مجامعی که جای شایسته‏اش در صدر بود از اشغال آن اکراه داشت. جاه‏طلب نبود و از نمایش هم بیزار بود.

استاد تفضّلی در رشته تخصصی خود، زبان پهلوی، تبحّر کم‏نظیر داشت و می‏توان گفت مرجعیت جهانی پیدا کرده بود و از این حیث مایه فخر و مباهات جامعه فرهنگی ما در جهان دانش بود. کرسی دانشگاهیِ او به این آسانی و راحتی شاید نتواند وارثِ شایسته‏ای پیدا کند. وجود او مایه نازشِ دانشگاه تهران و شورای فرهنگستان بود که با از دست دادن او وزنه‏ای را از دست دادند.

دامنه معارفِ استاد، در عین تخصص در فرهنگ و زبان‏های باستان و میانه، محدود نبود. در تحقیقات خود از آشناییِ پروسعت با منابع اسلامی بهره می‏جست و به یمنِ آشنایی با زبان‏های انگلیسی و فرانسه و عربی و آلمانی و روسی می‏توانست از مآخذِ متنوّع بهره گیرد. در تحقیق سعی داشت استقصا را به حد کمال برساند و، با احاطه بر سوابق و تازه‏ترین اطلاعات، دعوی‏های علمی خود را عرضه دارد. از این حیث، تفضّلی، به‏راستی اُسوه بود.

استادْ وقت‏شناس و منظم و منضبط بود. اگر از این فضیلت‏ها بهره‏مند نمی‏بود، نمی‏توانست ظرف عمر نسبتا کوتاه علمیِ خود این همه آثار پرارزش و بکر نثار جهانِ علم و تحقیق کند. شاگردان مستعد خود را صمیمانه و با خوش‏رویی تشویق و راه‏نمایی می‏کرد. مقاله آنها را می‏خواند و درباره آن اظهار نظر می‏کرد. اگر عیب و نقصی بود یادآور و رفع آنها را خواستار می‏شد. در عین ملایمت و رفق، در مسائل علمی سختگیر و پرتوقع بود. در کار علمی تعارف نداشت و دربندِ خوش‏آمدِ دیگران نبود. با صراحتِ لهجه، مخالفت و موافقت خود را ابراز می‏کرد و همه می‏دانستند که از شایبه غرض مصون است و تلخ و شیرین او را، می‏چشیدند. تلخش دارو بود و شیرینش نوشدارو.